

info@xalvat.com

در عظیم خلوت من

به سراغ من اگر میایید / نرم و آهسته بیایید / مبادا که ترک بردارد / چینی نازک تنهایی من

سحاب سیاهی

روزانه ها

<http://xalvat.com>

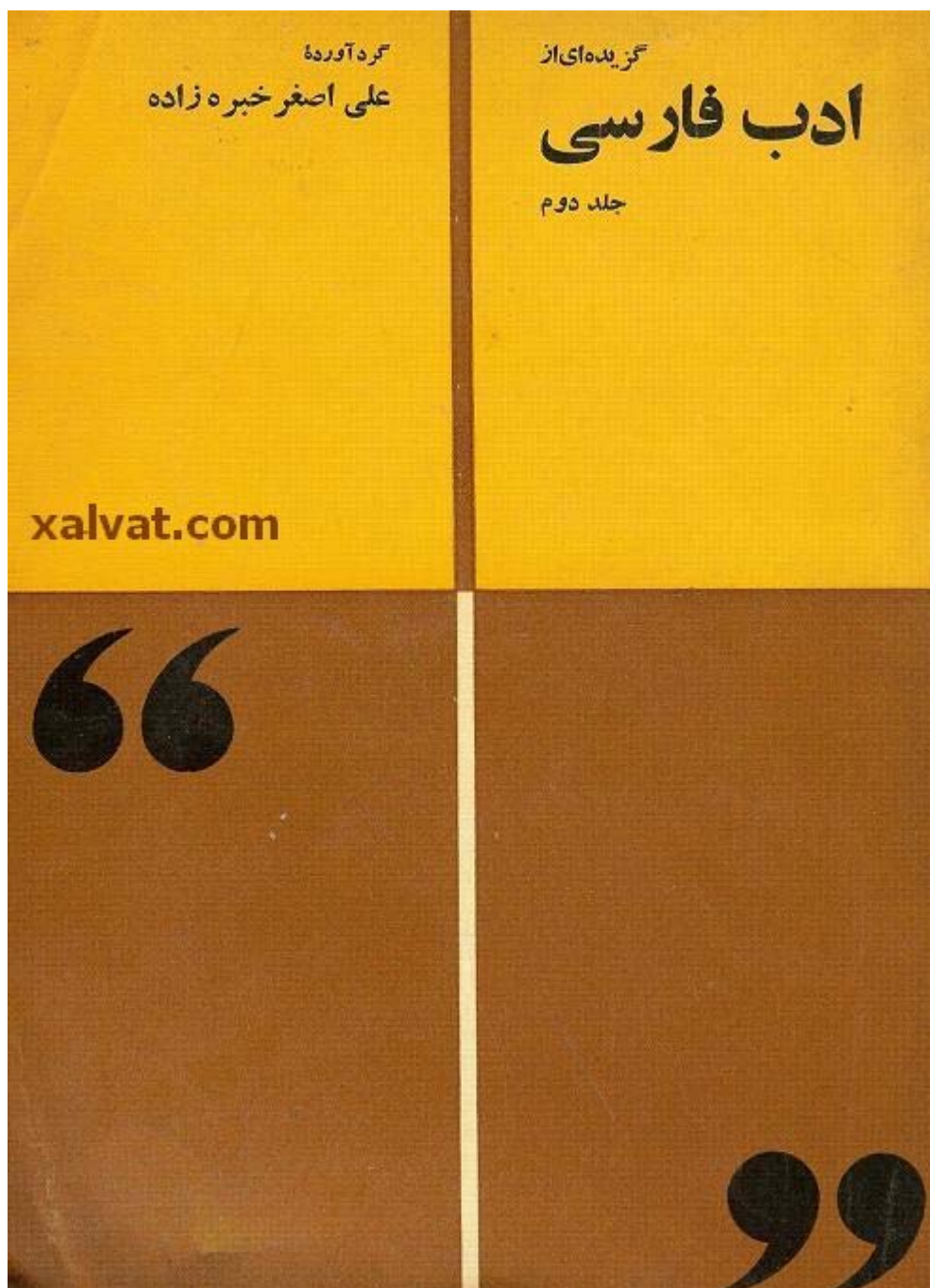


از نگاه دیگران



: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

سحاب سیاهی





از نگاه دیگران



: تا شکوفه سرخ یک پیراهن



تا شکوفه سرخ یک پیراهن

۱۳۴۴

سنگ می کشم بردوش،

سنگ الفاظ

سنگ قوافی را.

و از عرقریزان غروب که شب را

در گود تاریکش

می کند بیدار

xalvat.com

و قبراندود می شود رنگ

در ناینبایی تابوت

و بی نفس می ماند آهنگ

از هراس انفجار سکوت

من کار می کنم

کار می کنم

کار

و از سنگ الفاظ

بر می افرازم



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



استوار

دیوار،

تا بام شعرم را بر آن نهم

تا در آن بنشینم

در آن زندانی شوم...

xalvat.com

من چنینم. احمقم شاید

که می داند

که من باید

سنگ های زندانم را به دوش کشم

به سان فرزند مریم

که صلیبش را.

و نه به سان شما

که دسته شلاق دژخیمان را می تراشید

از استخوان برادران

و رشته تازیانه جلادان را می بافید

از گیسوان خواهرتان.

و نگین به دسته شلاق خود کامگان می نشانید

از دندان های شکسته پدرتان!

و من سنگ های گران قوافی را

بردوش می برم

و در زندان شعر



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



محبوس می‌کنم خود را

به سان تصویری که در چارچوبش

در زندان قابش.

و ای بسا که

تصویری کودن

از انسانی ناپخته:

از من سالیان گذشته

گمگشته

xalvat.com

که نگاه خردسال مرا دارد

در چشمانش

و من کهنه‌تر به جا نهاده است

تبسم خود را

بر لبانش

و نگاه امروز من بر آن،

چنان است

که پشیمانی

به گناهانش!

تصویری بی‌شباخت

که اگر فراموش می‌کرد لبخندش را

و اگر کاویده می‌شد گونه‌هایش

به جست و جوی زندگی

و اگر شیار برمی‌داشت پیشانیش

از عبور زمان‌های زنجیر شده با زنجیر بردگی،



از نگاه دیگران



: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

می شد من!

می شد من

عیناً!

می شد من که سنگ‌های زندانم را بردوش

می کشم خاموش

و محبوس می کنم تلاش روحم را

در چار دیوار الفاظی که می ترکد سکوتشان

در خلأ آهنگ‌ها

که می کاود بی نگاه چشمشان

در کویر رنگ‌ها....

xalvat.com

می شد من

عیناً!

می شد من که لبخندهام را از یاد برده‌ام

و اینک گونه‌ام

و اینک پیشانی‌ام...

چنینم من

— زندانی دیوارهای خوشاهنگ الفاظ بی زبان —

چنینم من



از نگاه دیگران



: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



تصویرم را در قابش محبوس کرده‌ام
و نامم را در شعرم
و پایم را در زنجیر زخم
و فردایم را در خویشتن فرزندم
و دلم را در چنگک شما...
در چنگک همتلاشی با شما
که خون‌گرم‌تان را
به‌سربازان جوخهٔ اعدام می‌نوشانید
که از سرما می‌لرزند
و نگاهشان
انجماد يك حماقت است.

xalvat.com

شما

که در تلاش شکستن دیوارهای دخمهٔ اکنون خویشید
و تکیه می‌دهید از سر اطمینان

بر آرنج

مجری عاج جمجمه‌تان را،
و از دریچهٔ رنج
چشم‌انداز طعم‌کاخ روشن فرداتان را
در مذاق حماسهٔ تلاشتان مزمره می‌کنید.
شما...
و من...

شما و من



از نگاه دیگران



سحر کیم
: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

و نه آن دیگران که می سازند

دشنه

برای جگرشان

زنداد

برای پیکرشان

رشته

برای گردنشان.

xalvat.com

و نه آن دیگرتران

که کوره دژخیم شما را می تابانند

با هیمة باغ من

و نان جلاد مرا برشته می کنند

در خاکستر زاد ورود شما!

و فردا که فرو شدم در خاک خون آلود تبار

تصویر مرا به زیر آرید از دیوار

از دیوار خانه ام.

[تصویری کردن را که می خندد

در تاریکی ها و در شکست ها

به زنجیرها و به دست ها.]

و بگویدش:

«- تصویر بی شباهت!



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



به چه خندیده‌ای؟

و بی‌آویزیدش دیگر بار

واژگونه

رو به دیوار!

xalvat.com

و من همچنان می‌روم

با شما و برای شما

برای شما که این‌گونه دوستارتان هستم.

و آینده‌ام را چون گذشته می‌روم سنگ بردوش:

سنگ الفاظ

سنگ قوافی

تا زندانی بسازم و در آن محبوس بمانم:

زندان دوست داشتن!

دوست داشتن مردان

و زنان

دوست داشتن نی‌لبک‌ها

سگ‌ها

و چوپانان

دوست داشتن چشم براهی،

و ضرب انگشت بلور باران

بر شیشه پنجره



از نگاه دیگران



سپهری
: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

دوست داشتن کارخانه‌ها

مشت‌ها

تفنگ‌ها

xalvat.com

دوست داشتن نقشهٔ یابو

با مدار دنده‌هایش

با کوه‌های خالصه‌اش،

و شطّ تازیانه

با آب سرخش

دوست داشتن اشک تو

بر گونهٔ من

و سرور من

بر لبخند تو

دوست داشتن شوک‌ها

گزنه‌ها و آویشن وحشی

و خون سبز کلروفیل

بر زخم برگ لگد شده

دوست داشتن بلوغ شهر

و عشقش

دوست داشتن سایهٔ دیوار تابستان

و زانوهای بیکاری



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



در بغل

دوست داشتن
.....
.....

دوست داشتن شالیزارها

پاها

و زالوها

xalvat.com

دوست داشتن پیری سگه‌ها
و التماس نگاهشان
و در درگاه دکه قصابان،
تیپا خوردن
و بر ساحل دور افتاده استخوان
از عطش گرسنگی
مردن

دوست داشتن غروب
با شنگرف ابرهایش،
وبوی رمه در کوچه‌های بید

دوست داشتن کارگاه قالیبافی
زمزمه خاموش رنگه‌ها
تپش خون پشم در رگه‌های گره



از نگاه دیگران



سرخ
: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

و جانهای نازنین انگشت
که پامال می شوند

دوست داشتن پائیز
با سرب رنگی آسمانش

دوست داشتن زنان پیاده رو
خانه شان
عشق شان
شرم شان

xalvat.com

دوست داشتن بوی شور آسمان بندر
پرواز اردک ها
فانوس قایق ها
و بلور سبز رنگ موج
با چشمان شبچراغش

دوست داشتن کینه ها
دشنه ها

و فرداها

دوست داشتن شتاب بشکتهای خالی تندر
بر شیب سنگفرش آسمان



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



دوست داشتن درو

و داس‌های زمزمه

دوست داشتن فریادهای دیگر

دوست داشتن لاشهء گوسفند

برچنگك مردك گوشت فروش

که بی‌خریدار می‌ماند

می‌گندد

می‌پوسد

xalvat.com

دوست داشتن قرمزی ماهی‌ها

در حوض کاشی

دوست داشتن شتاب

و تأمل

دوست داشتن مردم

که می‌میرند

آب می‌شوند

و درخاك خشك بیروح

دسته دسته

گروه گروه

انبوه انبوه



از نگاه دیگران



تا شکوفهء سرخ یک پیراهن



فرو می روند

فرو می روند

و فرو

می روند

دوست داشتن سکوت و زمزمه و فریاد

دوست داشتن زندان شعر

با زنجیرهای گرانس:

زنجیر الفاظ

زنجیر قوافی

و من همچنان می روم:

xalvat.com

در زندانی که با خویش

در زنجیری که با پای

در شنایی که با چشم

در یقینی که با فتح من می رود دوش با دوش

از غنچه لبخند تصویر کودنی که بر دیوار دیروز

تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

بر بوتهء یک به خاک افتادن-

تا فردا !

چنینم من :



از نگاه دیگران



: تا شکوفهء سرخ یک پیراهن

کیم

قلعه نشین حماسه های پر از تکبر
سمضربه پر غرور اسب وحشی خشم
بر سنگفرش کوچۀ تقدیر

کلمه وزشی

در توفان سرود بزرگ يك تاريخ

محبوسی

در زندان يك كينه

برقی

در دشنه يك انتقام

و شکوفه سرخ پیراهنی

در کنار راه فردای بردگان دیروز...

احمد شاملو (ا. بامداد)

